

روند معکوس آب و برق رایگان!

تحلیل وضع حال سرمایه‌داری

محمد قراگوزلو

جمعه ۳ دیماه ۱۳۸۹

درآمد

اقتصاد سیاسی نئولیبرال به مثابه هارترین صورت‌مندی تاریخ سرمایه‌داری سیاه‌ترین شرایط اقتصادی - سیاسی را بر زنده گی فرودستان تحمیل کرده است. از یونان تا ایران، از آمریکا تا فرانسه، از ایتالیا تا پرتغال، از اسپانیا تا ایرلند، از انگلستان تا روسیه و... همه‌ی دولت‌ها از آزاد سازی بازار و برنامه‌های موسوم به **ریاضت اقتصادی** سخن می‌گویند. عنوان دولت‌ها دیگر نشانه‌ی گم راه کننده برای شناسایی عمل‌کرد واقعی آنان نیست. در یونان و پرتغال دو دولت "سوسیالیست" عملاً به برنامه‌های نئولیبرالی تمکین کرده‌اند و به روش دولت اولترا راست فرانسه و ایتالیا قدم برمی‌دارند. در ایران از درون جار و جنجال "عدالت محور" دولت نهم و دهم سرانجام طرحی بیرون آمد و عملیاتی شد که عیناً در دستور کار همه‌ی دولت‌های سرمایه‌داری بزرگ و کوچک و پیش‌رفته و پس‌مانده قرار گرفته است. از قرار جهانی‌سازی‌های ناگزیر هیچ راه پیش و پس برای دولت‌ها نگذاشته است و همه را وادار به اتخاذ سیاستی یک-سان کرده است. حالا دیگر هیچ تعارفی در کار نیست. تمام دولت‌ها - مستقل از این‌که با چه شعاری به قدرت رسیده‌اند - زیر پرچم **صندوق بین‌المللی و بانک جهانی** سینه می‌زنند. می‌توان گفت - و پذیرفت - که در آینده‌ی ممکن و ناگزیر، نظریه‌پردازان این دو نهاد روی صندلی متهمان خواهند نشست و مانند **جنایت‌کاران جنگی** در برابر به فقر و فساد کشیدن جامعه‌ی جهانی محاکمه خواهند شد. چنین تصویری رویا نیست. قصه نیز نیست. اگر این امکان در آینده‌ی متصور تحقق نپذیرد، آنگاه باید به کل روند تکامل تاریخ به دیده‌ی تردید نگریست.

واضح است که قصد ما، در این مجال مجمل نقد و بررسی زمینه‌ها و پی‌آمدهای بحران نئولیبرالی حاضر نیست. این قلم فرسایی پیش‌تر توسط نگارنده و تحلیل‌گران دیگر از زوایای مختلف صورت بسته و با توجه به جریان جاری و حاکم بحران، نقد آن کماکان به قوت خود باقی‌ست. در این اجمال می‌خواهم نشان دهم که کلیات ماجرای "ریاضت اقتصادی" - که عنوان پُر مسمایش انسان را به یاد روزگار پرادبار کاهنان و مرتاضان و صوفیان و چله‌نشینان می‌اندازد - چگونه رقم خورده است. به این ترتیب روند بحث من اشارتی خواهد بود و امید دارم بتوانم پس از جمع‌بندی هزاران صفحه یادداشت و مقاله، مجلد دوم کتاب "**بحران**" را در چارچوب و عنوان "**عصر فروپاشی سرمایه‌داری**" تدوین و منتشر کنم.

ویژگی‌های کلی اقتصاد سیاسی نئولیبرال

- ✓ حذف فوری یا تدریجی کلیه‌ی خدمات حمایتی دولت و به عبارتی آزادسازی یا خودکنترلی بازار یا رهاکردن قیمت‌ها یا... هدفمندسازی یارانه‌ها!
- ✓ تقویت نیروی پلیس به منظور مقابله با واکنش‌های کارگران و زحمت‌کشان و به یک مفهوم امنیتی کردن فضای سیاسی جامعه. نمونه‌ی کودتای شیلی در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ بهترین مصداق این روند است. در ایران نیز از مدت‌ها پیش دولت برای آزادسازی قیمت‌ها پلیس را به خیابان فرستاده است و توضیح نمی‌دهد که اگر این طرح واقعاً به سود مردم فرودست است و اگر به راستی قرار است با اجرای این طرح - به قول رئیس دولت‌های نهم و دهم- فقر و بی‌کاری ریشه‌کن شود و همدلی و هم‌بستگی مردمی حاکم گردد (نقل به مضمون) اساساً چه نیازی به نیروی پلیس است؟ مگر نه این‌که مردم خود منافع خود را می‌فهمند و خدمت‌گزاران خود را می‌شناسند؟

اگر فرض بر جهل مردم است، اگر تصور بر این است که مردم مانند کودک نادان و بیمار هستند که باید به زور پدر و مادر مورد معالجه (مثلاً تزریق یک آمپول دردآور) قرار گیرند که خب "این هم لابد نظریست!!" (به قول هایدگر). در این صورت سخن گفتن مکرر از طرف "ملت ایران" و نماینده گی این مردم؛ مصداق جهل مرکب خواهد بود!!

✓ امتیزه کردن جامعه و انسان‌ها به شیوهی ترویج گرایش‌های فرصت‌طلبانه و غیراجتماعی فردگرایانه و تقلیل سطح معاش خانوارهای کم درآمد.

✓ انباشت به شیوهی خلع ید مجدد از سرمایه‌داری بر محور رژیم انباشت متکی به ارزش سهام.

✓ سیاست‌های مونتاریستی، بورس بازی.

✓ خصوصی‌سازی.

✓ **اقتصاد الیگارشیک دولتی.** این شیوهی اقتصادی با مدل سرمایه‌داری دولتی اساساً متفاوت است. در این شیوهی مافیایی عناصر و اعضای طبقه‌ی حاکم (دولت) - که تبعاً در اقلیت هستند - تمام ثروت جامعه را در اختیار خود می‌گیرند و یک جمع کوچک سرمایه‌دار سرنوشت جامعه را رقم می‌زند. در این چارچوب اگرچه بازار قیمت‌ها را بر اساس سطح جهانی تعیین می‌کند، اما سود و ارزش اضافه مستقیماً به جیب همان افراد مافیایی می‌رود که از پرداخت هرگونه مالیاتی معافند، نبض واردات و اسکله‌ی و مرزها را در دست دارند، از بانک‌ها به راحتی وام‌های کلان می‌گیرند و بازپس نمی‌دهند، بازار بورس و سرمایه را کلاً در اختیار دارند و سرمایه‌داری رقابتی لیبرالی را به سرمایه‌داری انحصاری تبدیل کرده‌اند. نمونه: روسیه. چین. نمونه‌ی دیگر...!؟

✓ سرمایه‌داری کازینو یا اقتصاد ماده زدایی شده.

✓ توزیع سرمایه و ثروت به طرف بالا.

✓ مقررات زدایی در تمام عرصه‌های بانکی، مالی و کل بازار.

✓ قلع و قمع جنبش‌های رادیکال اتحادیه‌یی، سندیکایی و به طور کلی انهدام تمام تشکل‌های مستقل کارگری و سرکوب پلیسی افراد آگاه جنبش کارگری.

✓ حمله به دست‌آوردهای مبارزاتی مردم فقیر و فرودست. برای نمونه افزایش سن بازنشستگی در فرانسه. افزایش سه برابری شهرییهی دانشگاه‌ها در انگلستان. **حذف سوپسیدهایی** که با انقلاب بهمن ۵۷ در قالب "رایگان کردن آب و برق" تا حدودی و در یک برهه به شکل نصفه، نیمه جریان داشت و از سال ۱۳۶۸ (دولت کارگزاران سازنده‌گی: دولت پنجم) در حیظه‌ی طرح تعدیل به تدریج تقلیل یافت و اینک دولت دهم فاتحه‌ی آن را خوانده است.

✓ ارزان سازی نیروی کار.

✓ بی‌کارسازی کارگران.

✓ جبران ورشکسته‌گی نهادهای مالی و صنعتی از طریق: مالیات‌های مردم، یورش به معیشت زحمت‌کشان و اختصاص بودجه‌ی دولتی که همان ارزش اضافه‌ی ناشی از استثمار نیروی کار فرودستان است.

✓ تقلیل یا حذف مالیات بورژوازی. نمونه: کوتاه آمدن دولت ایران در مقابل طلافروشان. اساساً تجمیع ثروت در دستان بورژوازی ایران رقمی کهکشانی و نا معلوم را می‌سازد که نه فقط در جایی ثبت نشده است بل که میزان مالیاتش نیز به درستی دانسته نیست. بر خلاف کارگران و کارمندان که مالیات مستقیم می‌پردازند؛ بورژوازی ایران که روز به روز چاق تر می‌شود از هر حساب و کتابی مبرا است. چنین روند معیوبی حتا به اعتراف مقامات دولتی عمیق ترین فاصله‌ی طبقاتی تاریخ این کشور را رقم زده است. با احتساب چنین موازینی ست که ما می‌گوییم بدون ارتقای معیشت و سطح مادی زنده گی کارگران و زحمت کشان سخن گفتن از "پیش رفت" با هر الگویی یک عوام فریبی کامل است. ساختن برج میلاد و شلیک موشک‌ها و ماهواره و انجام رزمایش‌های مکرر و پر هزینه؛ برای مردم گرسنه نه آب دارد و نه نان. مضاف به این که هر سطحی از تجهیز ارتش و سپاه به اسلحه‌های سنگین با توجه به افزایش رقابت نظامی در منطقه؛ حامل کمترین سودی برای مردم ایران نیست. کافی ست به یک رقم خرید شصت میلیارد دلاری دولت سعودی از آمریکا (جنگنده‌های فوق پیش رفته) توجه کنیم؛ تا دریابیم دولت ایران با نود میلیارد دلار در آمد و همین میزان واردات و

هزینه؛ مطلقاً قادر به رقابت با این دولت ها نیست و فقط بیهوده از جیب مردم ایران، نظامی گری خود را گسترش می دهد. علاوه بر این ها بررسی اوضاع کنونی دولت های منطقه؛ از عراق و ترکیه و افغانستان و پاکستان و شیخ نشین های جنوب و کشورهای آسیای میانه، امکان هر گونه جنگ را غیر ممکن می نماید و از آن جا که دولت آمریکا نیز تمام توانش را در عراق و افغانستان و کره ی جنوبی متمرکز کرده است، بزرگ کردن حمله ی نظامی آمریکا به ایران فقط مصرف داخلی دارد. گذشته از این ها تجربه ی فروپاشی شوروی - که در زمان گورباچف، یلتسین دومین قدرت نظامی جهان بود در کنار سقوط دولت میلینانت صدام - نشان می دهد هیچ درجه یی از نظامی گری قادر به ایجاد مشروعیت و رضایت و تمکین مردم به دولت نیست. هر گروه بان دومی نیز می داند که سرنیزه جای مطمئنی برای تکیه دادن نیست!

✓ بارها گفته ایم و تکرار می کنیم که دولت نئولیبرال به منظور غلبه بر بحران اقتصادی، کاهش تورم و حفظ توازن مالی خود که همیشه با کاهش شدید مخارج عمومی و افزایش نرخ بهره ی سرمایه صورت می بندد، به بازار کار متغیر دست می یازد.

دلایل بحران

بحران کنونی که دامنه و عمق آن بسیار گسترده تر و عمیق تر از رکود ۱۹۲۹ است، به یک مفهوم در تنش میان ارزش مصرف و ارزش مبادله تعریف می شود و در کلیات خود از دو عامل اساسی ریشه می گیرد:

• گرایش نزولی نرخ سود.

• اضافه تولید.

این بحران - که به گمان من حکم به سقوط و فروپاشی چند دولت سرمایه داری خواهد داد - مانند بحران های بزرگ صدساله ی گذشته ثابت کرد، تناقض های سیکلیک سرمایه داری همیشه در حال تبدیل شدن به بحران هستند و به یک مفهوم اساساً پدیدهبی به نام سرمایه - داری با ثبات و متعادل ترکیب بی ربط و مهملی بیش نیست.

در مورد دو تئوری علمی "گرایش نزولی نرخ سود" و "اضافه تولید" پیش تر و البته خلاصه وار - در کتاب بحران و چند مقاله ی متفرقه - سخن گفته ام و شرح مبسوط آن را می گذارم برای کتاب در دست تدوین "عصر فروپاشی سرمایه داری".

واقعیت این است که سرمایه داری می کوشد از طریق تجدید آرایش نیروهای خود مساله ی بحران را به شیوه ی درون سیستمی حل کند. اما واقعیت دیگر این است که سرمایه داری نه فقط با این روش بحران خود را حل نمی کند، بلکه مکان و مرکز آن را به جای دیگری انتقال می دهد. این سیکل از ۱۹۲۹ تا امروز دست کم سه بار به صورت بحران های بزرگ رخ نموده است و بحران جاری از آن توهمیرهای قدیمی نیست. در ادامه به این جابه جایی اشاره می کنم.

مقررات زدایی

همه می دانند که شعله های سرکش بحران اخیر ابتدا از حوزه ی ورشکستگی بانک ها و حراج خانه های رهنی در آمریکا در چهارچوب یک بحران مالی آغاز شد. این امر (از دست رفتن خانه های رهنی مردم) که در سیاست نئولیبرالی مقررات زدایی بانک ها ریشه داشت به "ساب پرایم" موسوم است. در نتیجه ی حذف مقررات، وظایف بانک های بازرگانی یا تجاری (commercial banks) و بانک های سرمایه گذاری (investment banks) به ترز عجیبی مخدوش شد. از یک سو جابه جایی سهام و اوراق مشارکتی به یک معامله پر سود تبدیل گردید و به محض ترکیدن حساب ها به سقوط وحشتناک ارزش سهام و به تبع آن خاکستر نشینی سهام داران میانه مایه انجامید و از سوی دیگر بحران تبعی آن یعنی وام های رهنی ساب پرایم (subprime mortgage) - وام های بلندمدت با ریسک زیاد و نرخ بهره ی کم - میلیون ها باب خانه ی رهنی مردم متوسط و فرودست را از دست شان بیرون کشید. برخلاف تحلیل های بی بنیاد استیگلیتز این فقط برنامه های اشتباه گریزین (در دوران ریاست بر فدرال رزرو) نبود که نرخ بهره ی اندک و فقدان نظارت دولت بر دادوستدهای مالی را به بحران حراج خانه ها تبدیل کرده بود، کابوس خواب های طلایی انباشت کازینویی سرمایه وحشتناک تر از این قصه های رومان تیک بود.

به یک مفهوم علاوه بر مساله‌ی اصلی مقررات‌زدایی بانک‌ها، بحران ساب پرایم بر ایجاد **اعتبار کاذب مالی** و به عبارت روشن‌تر **اعتبار صرفاً بر مبنای و اساس اعتبار شکل بسته بود**. چنین اعتباری بر پایه‌ی **سرمایه‌ی موجود** در بازار شکل نگرفته بود. این امر از یک‌جانب موید رقابت سرمایه در فرایند انباشت سرمایه‌ی مالی و تناقض‌های ذاتی نرخ سود سرمایه‌های مالی و اقتصاد کازینوست و از جانب دیگر معطوف به سیاستی‌ست که به موجب آن بخش عظیمی از مردم زحمت‌کش در جریان سفته‌بازی‌ها و اوراق مشارکتی پا در هوا در معرض تهی‌دست سازی قرار می‌گیرند...

(در افزوده: واضح است که تهاجم من به بورس‌بازی، به مفهوم تفکیک و تقابل اقتصاد مادی یا تولید کالایی با اقتصاد ماده‌زدایی شده یا اقتصاد کازینو نیست. حتماً آن بادیو نیز می‌داند که از ابتدای عروج سرمایه‌داری، مرز جدایی‌ناپذیری میان این دو شیوه‌ی انباشت سرمایه وجود ندارد. در این تراژدی صاحبان صنایع به همان اندازه‌ی بانکداران جنایت‌کارند.)

بانک‌ها و صنایع ورشکسته

پول بانک‌ها کجا رفت؟ سوال اساسی این است. تدقیق ماجرا را باید در نظریه‌ی علمی موسوم به **"سرمایه‌ی موهوم"** (Fictitious capital) مارکس در مجلد سوم سرمایه جست‌وجو کرد. بنابراین نظریه - که درستی آن در بحران ورشکستگی بانک‌ها بار دیگر ثابت شد - سرمایه‌ی موهوم نه فقط در فرایند گردش سرمایه و سرمایه‌ی در گردش تأثیر مستقیم می‌گذارد؛ بل که در فرایند انباشت نیز به شدت موثر است. سرمایه‌ی موهوم در جریان تولید و درگیری کار - سرمایه؛ سترون است. چرا که ارزش اضافه تنها در متن تولید مادی کالا به صورت فربه شدن سرمایه شکل می‌بندد؛ حال آن که در حوزه‌ی توزیع و گردش بزرگ شدن سرمایه به نرخ سود وابسته است. گرایش نزولی نرخ سود حیات سرمایه‌ی موهوم را به ممت می‌کشد....

اعتبار بر اساس اعتبار یعنی این‌که اصلاً پولی وجود نداشته است که دود شده باشد. تبیین چپستی سوختن این میلیاردها دلار بانکی در ارتباط مستقیم با تحلیل **بحران انباشت سرمایه‌ی مالی** و نحوه‌ی توزیع این سرمایه امکان‌پذیر است. در بازار بورس به این نوع سرمایه اصطلاحاً **حباب (bubble)** گفته می‌شود.

بعد از ورشکستگی بانک‌ها، نوبت به صنایع بزرگ رسید. در آمریکا جنرال موتورز و کرایسلر و فورد از پا درآمدند. در دسامبر سال ۲۰۰۸ سهام رنوی فرانسه و دایملر آلمان به ترتیب ۹/۵ و ۷/۸ درصد سقوط کرد. سهام جنرال موتورز در همان زمان ۳۸ درصد کاهش یافت و شرکت فورد نیز کاهش ۱۵ درصدی را تجربه کرد.

بی‌کارسازی

به دنبال ورشکستگی بانک‌ها و صنایع موج گسترده‌ی بی‌کارسازی جهان سرمایه‌داری را فرا گرفت. نرخ بی‌کاری در آمریکا دو رقمی شد و در مجموع نه فقط میلیاردها دلار از حقوق، مزایا و پاداش کارگران حذف گردید، بل که نزدیک به هشتاد میلیون کارگر - و به ویژه کارگران مهاجر - به ارتش بی‌کاران جهان اضافه شدند. در تمام این مدت بانکداران پاداش‌های میلیون دلاری دریافت می‌کردند و به عبارت دیگر **خسارات بحران تماماً از جیب کارگران پرداخت می‌شد**. بی‌کارسازی، تعدیل نیرو، اضافه‌کاری، تقلیل دستمزد و حذف تمام خدمات دولتی راهکار سرمایه‌داری برای خروج از بحران بود. در ایران هم زمان با کلیدخوردن آزادسازی قیمت‌ها روزنامه‌ی کیهان در سمت راست و بالای خود نوشت: «دستگاه‌های اجرایی موظف به کاهش ۴۰ درصدی نیروهای ستادی شدند.» (۲۸/ آذر / ۱۳۸۹)

دولت سخاوتمند سرمایه‌داری

دولتی که قرار بود **کوچک** باشد، دولتی که قرار بود در کار بازار و سرمایه‌ی مالی دخالتی نکند، دولتی که بانک‌ها و بازار بورس را به حال خود رها کرده بود... ناگهان در چنین شرایطی سر و کله‌اش پیدا شد. از کمک بی‌دریغ ۷۰۰ میلیاردی دولت اوباما و ۵۰۰ میلیارد یورویی دولت گوردون براون نه کارگری شغل خود را به دست آورد و نه خانگی به صاحبش اعاده شد. این وام‌ها پرداخت شد

که بانکداران و صاحبان صنایع که در گرداب بحران دست و پا می‌زدند سوار کشتی نجات دولت‌ها شوند. دولت زنده شد اما مثل همیشه به نفع طبقه‌ی حاکم بورژوازی. گیرم که از زمان ریگان - تاچر هم دولت نه فقط نمرده بود، بل که با تمام قدرت مشغول سرکوب کارگران و دفاع از سرمایه‌داران و تداوم جنگ سرد و نقشه‌کشی برای حمله به عراق و افغانستان و میلیتاریزه کردن جهان بود. بدین- ترتیب با کمک سخاوت‌مندان ی دولت به مراکز ورشکسته‌ی مالی و صنایع، مرکز بحران به جای دیگری منتقل شد و آرایش نیروهای سرمایه‌داری تغییر کرد.

کسری بودجه

فهم این نکته چندان دشوار نیست که تلاش دولت‌های سرمایه‌داری برای نجات کشتی در هم شکسته‌ی بانک‌ها و صنایع به بی‌ثباتی خودشان انجامیده است. در انگلستان تا پایان سال ۲۰۱۰ کسری بودجه‌ی دولت به ۶۸ درصد تولید ناخالص داخلی رسیده است. برخلاف لاف‌گزاران اعضای اقتصادی دولت نئوکنسرواتیست دیوید کامرون این بدهی در سال ۲۰۱۳ نه تنها کاهش نخواهد یافت، بل که (بدهی عمومی) از مرز صددرصد تولید ناخالص داخلی نیز خواهد گذشت. افزایش سه برابری شهریه‌ی دانشجویان اگر بخشی از این کسری بودجه را جبران کند؛ باری در نهایت قادر به پرکردن این حفره‌ی عمیق نخواهد بود. حجم اقتصاد یونان تقریباً ۱۶ درصد اقتصاد انگلستان است. اما بحران در این اقتصاد ضعیف، کشتی اتحادیه‌ی اروپا را به تلاطم انداخته است. با احتساب ۱۱۰ میلیارد یورو کومک اتحادیه‌ی اروپا و نهادهای برتون وودز در سه سال آینده بدهی یونان به ۴۴۰ میلیارد یورو سرخواهد کشید. بحث درباره‌ی بدهی سایر دولت‌ها - از جمله دولت ایران - سخن ما را به اطلاع خواهد کشید. برای جبران این کسر بودجه‌ی هنگفت دولت‌های سرمایه‌داری نتولیب‌رال به طرح ریاضت اقتصادی و حذف خدمات دولتی روی کرده‌اند.

ریاضت اقتصادی

شکی نیست که برنامه‌ی ریاضت اقتصادی اگر با موفقیت تمام هم پیش برود تنها قادر خواهد بود بخشی از این کسر بودجه‌ی هنگفت را جبران کند. افزایش نرخ بی‌کاری و ارزان‌سازی نیروی‌کار در کنار حذف کلیه‌ی خدمات دولتی و حداکثر صرفه‌جویی اقتصادی به بهای فقر فزون‌تر فرودستان، راه‌کار موثر برای نجات بحران سرمایه‌داری نخواهد بود. تلاش برای جبران کاهش عظیم بودجه که معنای دیگرش همان حذف یارانه‌ی دولتی‌ست، ممکن است کارگران را بی‌کار کند (که می‌کند) اما نمی‌تواند آنان را خاموش کند. در میدان خونین دعوائی که به وسعت جهان است یک طرف دولت‌های بورژوازی ایستاده‌اند با پلیس و ارتش و طرف دیگر کارگران و زحمت-کشان به اتکای همبستگی طبقاتی. یک طرف اردوی سرمایه‌ی صف کشیده است طرف دیگر اردوی کار. اسلحه‌ی اردوی سرمایه‌ی بی-کارسازی و کاهش خدمات است و سلاح اردوی کار، اعتصاب، اعتراض و فلج کردن و از کار انداختن ماشین دولت‌های بورژوازی است. این سرنوشت جوامع تاکنون بوده است. مبارزه‌ی طبقاتی. مبارزه‌ی مبارزه‌ی که اکنون وارد برهه‌ی تازه‌ی تازیمی شده است. سرنوشت این مبارزه و آینده جهان را درجه و میزان انکشاف این مبارزه و تقویت انسجام و اتحاد تشکیلاتی کارگران و زحمت‌کشان رقم می‌زند. همه‌ی انسان‌هایی که به دنیایی بری از بحران و عاری از استثمار، فقر، گرسنه‌گی، فحشا، اعتیاد، کار کودکان، جنگ، تخریب محیط زیست، آوارگی و... می‌اندیشند، چاره‌ی ندارند که به صف آخرین طبقه‌ی انقلابی تاریخی بپیوندند. روزگار سیاه ریاضت نیز تمام خواهد شد. روزی خواهد رسید که ما کبوترهای‌مان را پرواز دهیم.

محمد قرگوزلو

Mohammad.QhQ@gmail.com